

«... من آمده‌ام تا به حق گواهی دهم و حق را می‌گویم. به همین منظور به دنیا آمدم و بر همین منهج از دنیا خواهم رفت؛ ان شاء الله. اما شما، اگر می‌خواهید بر حق گواهی دهید، گواهی دهید، ولی اگر تلخی و سنگینی آن را دیدید، خدا را برای این نعمت بزرگ که بر شما منت نهاده است سپاس گوید؛ چرا که حق، سنگین و تلخ است و باطل سبک و شیرین...»

(سید احمد الحسن، نامه هدایت ص ۲۵).

### پاسخ به تئوفان اعتراف‌کننده | قسمت چهارم

پاسخ به اتهام فرصت‌طلبی پیامبر ﷺ و یادگیری ایشان از اهل کتاب این خدیجه علیها السلام بود که برای ازدواج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله رغبت ورزید و دوست داشت اموالش را به او صلی الله علیه و آله ببخشد

### گفت و گوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی مسیح | قسمت دوم

آیا معجزه راه ثابت شناخت فرستادگان الهی است؟

### آیا فرگشت یک هدف کلان دارد؟

### مصیبت برتر | قسمت دوم

مدعیان خیر



## سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

# پایه‌های خرد

## فهرست

آیا فرگشت یک هدف کلان دارد؟..... ۳

پاسخ به تئوفان اعتراف‌کننده | قسمت چهارم..... ۱۰

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده  
عیسای مسیح | قسمت دوم..... ۱۳

مصیبت برتر | قسمت دوم..... ۱۵



### هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۹۰، جمعه ۱۱ آبان ۱۴۰۳،  
۲۸ ربیع الثانی ۱۴۴۶، ۱ نوامبر ۲۰۲۴  
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:

[WWW.VARESin.ORG](http://WWW.VARESin.ORG)  
[WWW.ALMAHDYOON.CO](http://WWW.ALMAHDYOON.CO)



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات  
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على محمد وآله الطاهرين

# آیا فرگشت یک هدف کلان دارد؟

## به قلم: شیث کشاورز

امروزه نظریه تکامل (فرگشت) نظریه‌ای است که در جامعه علمی، به‌طور گسترده به‌عنوان توضیحی کاملاً تأیید شده و مستدل برای تنوع حیات بر زمین پذیرفته شده است. تکامل به‌صورت مختصر عبارت است از: تغییر و تکامل تدریجی موجودات زنده در طول نسل‌های متوالی که توسط مکانیسم‌هایی مانند جهش و انتخاب طبیعی هدایت می‌شود.

### علمای ادیان و تکامل

در این میان، علمای ادیان در تقابل با این نظریه دو دیدگاه کلی را اتخاذ کردند: دسته اول: این گروه نظریه تکامل را رد کردند و ردپای کشیشان مسیحی را طی کرده و یادآور مواضع آنان درباره چرخش زمین به دور خورشید شدند و چه بسا از آنها نیز بدترند، چون صرف‌نظر از شواهد علمی فراوان در خصوص صحت تکامل، هر انسان عاقلی با اندکی تفکر متوجه می‌شود که نتیجه حتمی وراثت، جهش ژنتیکی و انتخاب طبیعی قطعاً به تکامل ختم می‌شود. این عده و مقلدانشان را در اینجا به‌حال خود رها می‌کنیم و صرفاً آنها را به مطالعه و تفکر دعوت می‌کنیم. دسته دوم: این گروه نظریه تکامل را همان‌گونه که دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی مانند ریچارد داوکینز - که برای خدا ناباوری نظریه‌پردازی می‌کند - بیان می‌کنند، می‌پذیرند یا دست‌کم معتقدند که صحت آن خللی به دین الهی وارد نمی‌کند. این گروه در خیال خود تصور می‌کنند که با این موضع‌گیری تضاد بین علم و دین را حل کرده‌اند.



"Natural selection, the blind, unconscious, automatic process which Darwin discovered, and which we now know is the explanation for the existence and apparently purposeful form of all life, has no purpose in mind. It has no mind and no mind's eye. It does not plan for the future. It has no vision, no foresight, no sight at all. If it can be said to play the role of watchmaker in nature, it is the blind watchmaker." [3]

«انتخاب طبیعی، فرایند کور و ناخودآگاه و خودکاری است که داروین کشف کرد و اکنون می دانیم که توضیحی برای وجود و شکل ظاهراً هدفمند زندگی است و هیچ هدفی در ذهن ندارد. عقل و چشم ذهنی ندارد. برای آینده برنامه ریزی نمی کند. نه بینایی دارد، نه آینده نگری و نه کلاً بینشی. اگر بتوان گفت در طبیعت نقش ساعت ساز را بازی می کند، ساعت ساز نابیناست.»

«آنچه داوکینز انجام داده همچون غوطه ور شدن در درون انسانی است که به سوی هدفی مشخص درحال دویدن است، و سپس می گوید: به قلب نگاه کنید که چون عضلات به اکسیژن و غذا نیاز دارند، خون را با قدرت پمپاژ می کند، کلیه ها اوره را از بدن بیرون می ریزند، کبد سموم بدن را دفع می کند، معده غذا را هضم می کند و... و... و... هدف همه این ها زنده نگهداشتن انسان نیست؛ بلکه مقصود و آرمان آنها کوچک و فقط در حوزه عملکرد خودشان است؛ آنها نابینایانی هستند که زندگی جسم را نمی بینند، بنابراین هدف درازمدتی را مد نظر ندارند، پس هدفی هم وجود ندارد. این درحالی است که کل این مجموعه

بیان می دارد و نیز نتایج آن را ازجمله اینکه تکامل در بلندمدت هدفمند نیست صددرصد می پذیرم و در عین حال دین را هم قبول دارم! این سخن دارای تضاد و تعارض بسیار آشکاری است و هیچ دانشمند عاقلی به چنین چیزی معتقد نیست، مگر اینکه با رفع تناقض مزبور سخنش درست و مقبول و منطقی گردد.» [۲]

**آشکار شد که حل شدن تعارض بین علم و دین مستلزم آن است که نشان داده شود تکامل در بلندمدت هدفمند است و این مطلبی است که سید احمد الحسن آن را در کتاب «توهم بی خدایی» نشان داده اند که در ادامه بخشی از استدلال های مربوط به این گزاره بیان شده است. برای دریافت استدلال ها و توضیحات بیشتر به کتاب «توهم بی خدایی» رجوع کنید.**

### **داوکینز چگونه نتیجه گرفته است که تکامل فاقد هدف بلندمدت است؟**

داوکینز در کتاب «ساعت ساز نابینا» به جای نگاهی کلی به فرایند تکامل، آن را به اجزای کوچک تری تقسیم کرده و هر بخش را جداگانه بررسی می کند. او بیان می دارد که جهش های ژنتیکی تصادفی همراه با انتخاب طبیعی غیرتصادفی، که تنها اهداف کوتاه مدتی برای انتخاب موجودات بهتر سازگار یافته با محیط دارند، منجر به بروز ویژگی های خاصی می شوند و سپس با انباشت تدریجی این ویژگی ها در طول زمان، تغییرات و نتایج مشاهده شده در گونه ها به وجود می آید. او این گونه استدلال می کند که فرایند تکامل هیچ هدف بلندمدتی ندارد، زیرا تنها به سازگاری های کوتاه مدت و بقای موجودات در محیط فعلی خود وابسته است.

### **آیا نظریه تکاملی که امثال داوکینز معرفی می کنند با دین الهی قابل جمع است؟**

**هرگز! تکاملی که زیست شناسان امروزه درک کرده اند بیان می دارد که فرایند تکامل در بلندمدت هدفی ندارد؛ ازاین رو نتیجه گرفته می شود که حیوانات و ازجمله انسان نتیجه یک فرایند بی هدف اند و این موضوع به هیچ وجه با دین الهی که بیان می دارد مخلوقات به صورت هدفمند و برای هدف خاصی خلق شده اند قابل جمع نیست.**

ریچارد داوکینز می گوید:

" Evolution has no long-term goal. There is no long-distance target, no final perfection to serve as a criterion for selection..." [1]  
«تکامل هدف بلندمدتی ندارد. هیچ هدف از راه دوری وجود ندارد، هیچ کمال نهایی برای استفاده به عنوان معیار انتخاب وجود ندارد...»  
از همین رو جهل دسته دوم علما که سعی داشتند تضاد به وجود آمده میان علم و دین را حل کنند نیز روشن شد؛ کسانی که نه شناخت صحیحی از علم دارند و نه شناخت صحیحی از دین که بتوانند از آن در مقابل هجمه های وارد شده دفاع کنند.

«نظریه تکامل آن گونه که امروزه مطرح می شود و آن گونه که زیست شناسان تکاملی آن را درک می کنند و بیان می دارند، می گوید: تکامل هیچ هدف بلندمدتی ندارد و به همین دلیل با دین قابل جمع شدن نیست. بنابراین کسی نمی تواند بگوید بله، من هرآنچه نظریه تکامل

قابلیت ایجاد ابزار هوشمندی را دارا باشد. منظور از ابزار هوشمندی، مغز فعلی انسان و حیوانات نیست، بلکه مراد هرچیز قابل تصویری است که بتوانیم آن را به عنوان نخستین مرحله ساخت مغز در نظر بگیریم؛ مثل یک سلول عصبی. [۸]

## ۲- ژن هوشمندی در تنازع با دیگر ژن ها شکست نمی خورد

«البته هنگامی که ژن ایجادکننده ابزار هوشمندی ایجاد شود و وارد مجموعه ای از ژن های سازنده موجودات زنده گردد، ممکن نیست در تنازع در برابر ژن های دیگر شکست بخورد و امکان ندارد از مجموعه ژن های عامل در ساختن موجودات زنده خارج شود، بلکه پیش خواهد رفت و آهنگ روبه جلو با گذر زمان پیشرفت خواهد کرد؛ زیرا میان این ژن و دیگر ژن ها در تنازع بقا یا پیشرفت و رسیدن به جایگاه نخست، تفاوت بسیاری وجود دارد.» [۹]

برای درک بهتر مفهوم تنازع میان ژن ها، مثالی از پرندگان بی پرواز [۱۰] در جزیره ای منزوی ارائه می کنیم. در این مثال ظهور ژن های مربوط به یک سری از صفات جدید، باعث از بین رفتن ویژگی پرواز در پرندگان شده است. به نوعی ژن های صفت جدید در این تنازع پیروز شده اند. فرض کنید در جزیره ای منزوی که هیچ شکارچی در خشکی وجود ندارد و منابع غذایی فراوان است، پرندگانی زندگی می کنند. در چنین شرایطی، پرواز کردن دیگر برتری محسوب نمی شود، چراکه در نبود شکارچی و فراوانی غذا، پرواز کردن فعالیتی پرهزینه است و برای فرار از خطر یا یافتن غذا ضرورتی ندارد.

در این شرایط، پرندگانی که می توانند انرژی خود را به جای

کردن آن توانایی ها سازمان دهی کند. [۶]

با توجه به این تعریف، جاندارانی که دارای ابزار هوشمندی تکامل یافته تری هستند برای بقا و تولیدمثل دارای مزیت بیشتری اند. برای مثال زنبورهای عسل از یک روش ارتباطی پیچیده به نام رقص زنبور [۷] استفاده می کنند. زنبورها از طریق رقصی ظریف و پیچیده، اطلاعات مربوط به جهت و فاصله تا منبع غذایی را به یکدیگر منتقل می کنند. و از این طریق به زنبورهای دیگر می گوید که منبع غذایی در کجا قرار دارد و چگونه می توان به آن دسترسی پیدا کرد. زنبورها از حافظه و قدرت مسیریابی قابل توجهی برخوردار هستند که به آنها در یافتن آسان تر منابع غذایی کمک می کند. حال با توجه به انتخاب طبیعی مشخص است که گلی های زنبوری که هوشمندترند و قدرت حافظه، مسیریابی و قدرت ارتباط برقرار کردن بهتری دارند در شرایطی که به دست آوردن منابع غذایی دشوار شود، شانس بیشتری برای بقا نسبت به گلی های با هوشمندی کمتر دارند.

در ادامه به بررسی سه گزاره کلیدی درباره تکامل و هوشمندی می پردازیم:

## ۱- پدیدار شدن ژن های ساخت ابزار هوشمندی حتمی است

**حتی با فرض تصادفی و بی هدف بودن جهش های ژنتیکی بعد از گذشت زمانی کافی -ایجاد ژن های تولیدکننده ابزار هوشمندی- هرچند به صورت کاملاً ابتدایی، حتمی است.**

«حتی اگر فرض کنیم جهش ژنتیکی از همان ابتدا تصادفی بوده است، باید ژنی را فراهم کند که

با تمام اجزایش هدفمند است و هدف از این فرایندها، ناظر به کل است، نه اینکه هر بخش به طور جداگانه برای خود هدفی مستقل داشته باشد.» [۴]

با مطالعه کلام زیست شناسان آتئیست مانند ریچارد داوکینز که تلاش می کنند نشان دهند تکامل هدفمند نیست، روشن می شود که اصلاً استدلالی دقیق مبنی بر هدفمند نبودن فرایند تکامل وجود ندارد و استدلال های بیان شده، صحبت هایی غیر دقیق است و تاکنون شاهد هیچ استدلال مثبتی از داوکینز و دیگران در این باره نبوده ایم. در اینجا ذکر دو نکته دارای اهمیت است: اول، دلیلی وجود ندارد که نشان دهد جهش ژنتیکی تصادفی و بدون هدف است. دوم، حتی از دیدگاهی که تکامل را بخش بخش می کند نیز وجود رب یا اله اثبات می شود. خواننده علاقه مند می تواند برای بررسی این موضوع به فصل چهارم کتاب «توهم بی خدایی» رجوع کند. [۵]

## تعریف هوشمندی و ابزار هوشمندی

از آنجاکه در ادامه از مفهوم هوشمندی استفاده شده است، در اینجا تعریف خود از آن را ارائه می کنیم.

«هوشمندی، به طور کلی نشان دهنده توانایی در سازمان دهی کنش ها و واکنش ها براساس داده های فضا و محیط است که معمولاً برای جلب منفعت و دفع ضرر صورت می گیرد. وجود ابزار هوشمندی (مانند مغز یا سیستم عصبی) در یک جاندار، باعث می شود که وی بتواند سایر توانایی های بیولوژیکی و اعضایش را مانند یک اسلحه بیولوژیکی جهت کسب منفعت بیشتر و چند برابر

**می شود، بلکه نکته آنجاست که با پدیدار شدن زن های ساخت ابزار هوشمندی، این گونه زن ها از زن های عامل در موجود زنده خارج نمی شوند و همواره در معرض پیشرفت اند و در صورتی که شرایط مهیا شود این پیشرفت حاصل می شود تا آنجا که موجودی به هوشمندی انسان را پدید آورد.**

«گاهی فرد هوشمندتر یا جانداري که از ابزار هوشمندی برتری بهره مند است، از کسی که هوشمندی کمتری دارد، یا از ابزار هوشمندی پایین تری برخوردار بوده یا حتی اصلاً فاقد ابزار هوشمندی است شکست می خورد. این وضعیت پیامد ویژگی ها و شرایط رویارویی طرف های درگیری است. گاهی در تنازع بقا، نوعی که از ابزار هوشمندی برتر برخوردار است در مقابل نوعی که ابزار هوشمندی ضعیف تری دارد، شکست می خورد، زیرا از ویژگی ها و شرایط خاصی برخوردار است.

البته هنگامی که زن ایجادکننده ابزار هوشمندی ایجاد شود و وارد مجموعه ای از زن های سازنده موجودات زنده گردد، ممکن نیست در تنازع در برابر زن های دیگر شکست بخورد و امکان ندارد از مجموعه زن های عامل در ساختن موجودات زنده خارج شود، بلکه پیش خواهد رفت و آهنگ روبه جلو با گذر زمان پیشرفت خواهد کرد؛ زیرا میان این زن و دیگر زن ها در تنازع بقا یا پیشرفت و رسیدن به جایگاه نخست، تفاوت بسیاری وجود دارد. رقابت میان زن ها، فقط به تنازع بقا محدود نمی شود، بلکه میان زن ها برای تقدم و صدرنشینی در مجموعه زن هایی که جسم موجودات زنده را می سازند نیز رقابت وجود دارد. هر زن می کوشد تا تعداد بیشتری داشته باشد. حتی اگر این رقابت به شکلی ناآگاهانه و غیرهوشیارانه باشد، بلکه این رقابت و تنازع، از خلال قانون عمومی تکامل می گذرد و تابعی از آن به شمار می رود» [۱۱]

### ۳- انتهای فرایند تکامل، موجود هوشمندی است که جلوی روند تکامل بر روی خود را می گیرد

فرایند تکامل همواره بر روی تمام موجودات در جریان است و برای مثال در صورتی که شرایط محیطی مهیا شود و جهش های ژنی مرتبط رخ دهد، موجوداتی هوشمندتر ایجاد می شوند، زیرا که موجود هوشمند در فرایند تکامل دارای برتری بیشتری است، چون قدرت سازگاری، حل مسئله، یادگیری و حافظه، توانایی استفاده از ابزار و... بیشتری را داراست. **حال تنها در یک صورت فرایند تکامل بر یک موجود، تقریباً به صورت کامل متوقف می شود که موجود به میزانی هوشمندی اش**

پرواز صرف صفات دیگری کنند مانند افزایش اندازه بدن یا تقویت پاها برای تحرک بیشتر در خشکی، احتمالاً از مزیت انتخابی در این محیط برخوردار خواهند بود. با گذشت زمان تعداد پرندگانی که توانایی پرواز آنها کاهش یافته یا به طور کامل از بین رفته است، در این جزیره افزایش می یابد و صفات جدیدی جایگزین ویژگی پرواز در این گونه پرندگان می شود.

یکی از نمونه های بارز این پدیده، پرندۀ باکلان بی پرواز یا باکلان گالاپاگوس (Galápagos Cormorant) است. این پرندگان که بومی جزایر گالاپاگوس هستند، تنها باکلان هایی هستند که توانایی پرواز خود را از دست داده اند.

در این مثال همان گونه که مشاهده شد مجموعه ای از زن ها از جمله زن های مربوط به پاها قوی تر برای باکلان



گالاپاگوس، زن های مربوط به پرواز کردن را شکست داده و باعث حذف تدریجی آن شده است.

**اما زن های ساخت ابزار هوشمندی امکان ندارد در تنازع با سایر زن ها شکست بخورند؛** زیرا ظهور هیچ صفتی در موجودات نمی تواند اهمیت هوشمندی را در موجود از بین ببرد و باعث شود هوشمندی از مجموعه زن های عامل در موجود زنده خارج شود، مانند اتفاقی که درباره قدرت پرواز کردن باکلان گالاپاگوس رخ داد. برای مثال، درون همین پرندگان بی پرواز موجود در جزایر منزوی، زن های ساخت ابزار هوشمندی می توانند نقش بسیار مؤثری در بقای آنها داشته باشد؛ زیرا می تواند به آنها در پیدا کردن غذا، ساخت لانه مناسب، تعامل با دیگر هم نوعان، حل مسئله، یادگیری، دفاع از قلمرو و... کمک بسیاری کند.

**دقت کنید که در اینجا ما نمی گوییم موجود هوشمندتر در تنازع با بقیه موجودات همواره پیروز**

**همانند کارگران ماهری است که هر روز روی قطعه کار می کنند تا آن را به شکل مطلوب برسانند.** جهش های مفید حفظ می شوند و جهش های غیر مفید کنار گذاشته می شوند، تا نهایتاً موجودی بهینه و کارآمد به وجود آید. بنابراین می توان گفت که فرایند تکامل موجودات زنده، مانند فرایند تولید در یک کارخانه ریخته گری است که در آن موجودات از حالت های خام و ابتدایی به سوی پیچیدگی بیشتر پیش می روند و هر مرحله از این فرایند، به بهبود و تکامل بیشتر موجودات کمک می کند.

«اگر آنها از کفر و خداناباوری و عدم اعتقاد به وجود خدا به سمت شک و تردید در وجود خداوند حرکت می کردند و به تکامل به عنوان مجموعه ای یکپارچه می نگریستند، درمی یافتند که این موجودیت، براساس سیستمی دقیق و مولد کار می کند؛ مانند بهترین کارخانه ریخته گری که ممکن است به چشم ببینیم. **در کارخانه ریخته گری، معمولاً قطعات به صورت صیقل یافته از قالب بیرون نمی آیند، بلکه روی آنها چندین عملیات صیقل کاری و پرداخت و حتی برش کاری هایی صورت می گیرد تا به شکل نهایی و مد نظر درآیند. تکامل نیز همین گونه است.** همچنین اگر آنها آن را به چشم وجودی واحد بنگرند، از مولد بودن آن حکم به هدفمند بودنش می دهند. تکامل، هوشمندی و به دنبال آن حکمت، ایشار و اخلاق را به بار آورده است. فاقد هیچ چیز نمی تواند اعطاکننده چیزی باشد؛ بنابراین اگر تکامل هدفمند نبود و در پس آن قانون گذاری وجود نمی داشت، این دستاورد ارزشمند به بار نمی آمد. اما متأسفانه این عده، تکامل را تفکیک و پاره پاره می کنند و به اجزای تشکیل دهنده آن می نگرند و به دنبال آن نمی توانند نتیجه خاص حاصل از گل آن را ببینند. **آنها دقیقاً مانند کسی عمل می کنند که صنعت بزرگی را به خطوط تولید جدا از هم تقسیم می کند، تا به این ترتیب نظر پژوهشگر را بر اهداف کوتاه مدت هریک از خطوط تولید متمرکز کنند و از هدف نهایی این صنعت به عنوان یک واحد یکپارچه منحرف نمایند.**» [۱۳]

برای درک عمیق تر شباهت فرایند تکامل به فرایندی که در یک کارخانه ریخته گری رخ می دهد، درباره فرایند تکاملی هوموساپینس ها مثالی می زنم.  
- ساحل مردم چادی (Sahelanthropus tchadensis):  
قطعه خام فلزی با ویژگی های ابتدایی و پایه ای.  
- جنوبی کپی (Australopithecus): قطعه ای که تحت عملیات ابتدایی صیقل کاری و پرداخت قرار گرفته، با برخی بهبودهای اولیه.  
- انسان ماهر یا انسان هابیلی (Homo habilis):

**افزایش پیدا کند که روند تکامل را بر روی خود ببندد و برای مثال مانع از تأثیر انتخاب طبیعی بر خودش شود؛ مثلاً با درمان بیماری ها.**

«تکامل از توسعه ابزار هوشمندی برتر دست نمی کشد تا هنگامی که ابزار هوشمندی برتر و دستاوردهای آن به سطحی برسند که خود، روند تکامل خویش را متوقف سازند، همان گونه که برای انسان امروزی پیش آمده است؛ زیرا ما روند تکامل را تقریباً حداقل در رابطه با خودمان متوقف ساخته ایم. یکی از مهم ترین دلایل توقف تکامل گونه ما توسط خودمان همان ابزار هوشمندی برتری است که در اختیار داریم؛ زیرا این ابزار، توانمندی هایی در اختیار ما قرار داده که به بیشتر افراد گونه ما، اجازه بقا و زاد و ولد می دهد. بنابراین قانون انتخاب طبیعی دیگر تسلطی بر ما ندارد که بخواهد روند تکامل ما و پیشرفت ابزار هوشمندی برتری را که در اختیار داریم استمرار بخشد. آری، تنها یک راه برای پیشرفت ابزار هوشمندی که در اختیار داریم، باقی می ماند و آن روند جهش ژنتیکی مصنوعی است یا به عبارت دیگر اینکه ما خودمان ترکیب ژنتیکی مان را برای تولید مردمانی مثلاً با مغزهای باهوش تر دست کاری کنیم.» [۱۲]

### فرایند تکامل و کارخانه ریخته گری

**فرایند تکامل را می توان به یک کارخانه ریخته گری تشبیه کرد، جایی که هر قطعه به طور مداوم بهبود می یابد و به شکل نهایی خود نزدیک تر می شود.** در کارخانه ریخته گری، قطعات فلزی ابتدا به صورت خام و ناهموار از قالب بیرون می آیند. این قطعات خام نیاز به عملیات صیقل کاری، پرداخت و برش کاری دارند تا به شکل نهایی و مطلوب خود برسند. به طور مشابه در فرایند تکامل، موجودات زنده نیز از حالت های ابتدایی و ناپایدار به سوی سازگاری و پیچیدگی بیشتر پیش می روند. این فرایند تکامل شامل جهش های ژنتیکی و انتخاب طبیعی است. در هر نسل، جهش های ژنتیکی مختلفی رخ می دهد که برخی از آنها ممکن است به ویژگی های مفید و کارآمد منجر شوند. این ویژگی های مفید به موجودات کمک می کنند تا در محیط خود بهتر زنده بمانند و تولید مثل کنند.

در کارخانه ریخته گری، هر مرحله عملیات پرداخت و صیقل کاری، به بهبود کیفیت قطعه کمک می کند. به همین ترتیب در تکامل، تغییرات کوچک ژنتیکی که منجر به بهبود کارکرد موجود شود، به طور تدریجی به بهبود کلی موجود زنده منجر می شود. **انتخاب طبیعی**



آگاهی نداریم، اما نتیجه قوانین مربوط به تکامل - که در این مقاله بررسی کرده ایم - به طور خلاصه عبارت اند از:

- (۱) **ایجاد ابزار هوشمندی هر چند ابتدایی حتمی است؛**
- (۲) **ژن هوشمندی در تنازع با دیگر ژن ها شکست نمی خورد؛**
- (۳) **فرایند تکامل همواره در جریان است و تنها در موجودی که به اندازه کافی هوشمند شده باشد متوقف می شود.**

حال با توجه به مقایسه فرایند تکامل با کارخانه ریخته گری، در ابتدای این فرایند اولین همانند ساز مانند قطعه ای وارد کارخانه شده است. طبق گزاره اول، با گذشت زمان و در اثر صیقل کاری های مداوم، ژن های مربوط به هوشمندی به تدریج به موجود (قطعه) اضافه می شوند. طبق گزاره دوم می دانیم که در این فرایند پرداخت، صیقل پیدا کردن بخشی باعث حذف یا خراب شدن بخش مربوط به ژن های هوشمندی نمی شود و همواره ژن هوشمندی در معرض صیقل پیدا کردن و بهبود است. طبق گزاره سوم می دانیم که فرایند ریخته گری همواره ادامه پیدا می کند تا که موجود به حدی از هوشمندی برسد که توانایی کنترل و توقف روند انتخاب طبیعی را داشته باشد.

**از همین رو روشن است که این مجموعه قوانین به صورت هدفمند ایجاد شده اند و به دنبال ابزار هوشمندی اند و زمانی که در کنار مجموعه قوانین دیگری که مناسب باشند قرار گیرد، موجودی هوشمند ایجاد می کند. مانند اتفاقی که دقیقاً برای ما رخ داده است و نتیجه سیستمی که در آن زندگی می کنیم رسیدن به موجود هوشمندی مانند انسان بوده است.**

«هر نوع زندگی، خواه زندگی زمینی ما باشد - که بر آب، کربن، نیتروژن و دیگر مواد شیمیایی استوار است - خواه زندگی در سیاره یا جهانی دیگر - که به جای آب بر آمونیاک یا به جای کربن بر سیلیکون متکی باشد، چرا که می تواند زنجیره های طولانی همچون کربن را به وجود آورد - نتیجه حتمی آن، ایجاد ابزار هوشمندی خواهد بود و بر اساس قانونی که اکنون می شناسیم، این همان هدف حتمی تکامل است و هیچ حیات یا همانند سازی یا ابزار نسخه برداری و تکامل نمی تواند دیر یا زود از رسیدن به آن برکنار بماند.» [۱۵]

تا اینجا مشخص شد که فرایند تکامل در بلندمدت هدفمند بوده و تولید ابزار هوشمندی هدف حتمی

قطعه ای که تحت عملیات پیشرفته تر قرار گرفته، با بهبودهای چشمگیر در عملکرد و کارایی. - انسان راست قامت (Homo erectus): قطعه ای که تقریباً به شکل نهایی رسیده، با عملیات های پیشرفته تری برای بهبود کیفیت. - انسان هایدلبرگی (Homo heidelbergensis): قطعه ای که به شکل نهایی خود بسیار نزدیک شده، با چند بهبود نهایی. - انسان خردمند (Homo sapiens): قطعه ای که پس از تمامی مراحل پرداخت و صیقل کاری به شکل نهایی و مطلوب خود رسیده.

در این مقایسه، در هر مرحله از تکامل حجم مغز و پیچیدگی های مربوط به آن و توانایی های مربوط به هوشمندی موجودات از جمله استفاده از ابزار، توانایی های زندگی اجتماعی و... که منجر به بقا و تطابق بهتر موجودات با محیط زیستشان شده است افزایش یافته است. این فرایند تکاملی مشابه با بهبود تدریجی و افزایش کیفیت در مراحل تولید یک قطعه فلزی در کارخانه ریخته گری است.

عده ای متصور شده اند که انقراض و حذف شدن موجودات میانی در فرایند تکامل - برای مثال انسان راست قامت (Homo erectus) - نشان دهنده هدفمند نبودن تکامل است، در حالی که اگر به تکامل به صورت یک کل و از زاویه ای درست بنگرند، متوجه می شوند که فرایند تکامل بسیار مشابه یک کارخانه ریخته گری است که به صورت دقیقی کار می کند و دیگر اشکالشان معنایی نخواهد داشت.

**«نگرش و دید می تواند از زوایای مختلفی شکل بگیرد. برخی مواقع زاویه دید، نگرش ما را به طور کلی تغییر می دهد. زاویه دید درست، نگاه انسان را کاملاً تغییر می دهد. به عنوان مثال تصاویر نقوش برجسته در تصویرهای سه بعدی را فقط از زاویه دید درست یا معین می توان تشخیص داد و اگر نپذیریم از این زاویه خاص به آن بنگریم، مطمئناً آن نقش برجسته را نیز نخواهیم دید؛ با وجود اینکه ده ها نفر قادر به تماشای آن هستند!» [۱۴]**

### تکامل در بلندمدت هدفمند است

در این سیستم کلی که در آن قرار گرفته ایم - سیستمی که چه بسا شامل جهان های فراوانی باشد - مجموعه قوانینی حاکم است که قوانین مربوط به فرایند تکامل تنها بخشی از آنهاست و قوانین بسیار دیگری وجود دارند که از آنها

تکامل است.

## اثبات وجود رب یا اله

همان طور که پیش تر استدلال شد، فرایند تکامل هدفمند است و براساس اصل «صفت اثر دلالتی است بر صفت مؤثر»، وجود رب یا اله را نیز اثبات می کنیم. اگر مؤثر فرایند تکامل را "A" نام گذاری کنیم. از آنجایی که اثر "A" (یعنی فرایند تکامل) هدفمند بوده و به دنبال صفت هوشمندی است، نتیجه گرفته می شود که "A" نیز باید هدفمند و هوشمند باشد. زیرا فاقد یک چیز نمی تواند اعطا کننده آن چیز باشد.

«به این ترتیب به سخن نهایی و حل اختلافات در خصوص امکان اثبات وجود پروردگار یا خدا براساس نظریه تکامل می رسمیم. ثابت کردیم که زندگی هدف دارد و هدفمند است، و تکامل نیز به همین صورت. وقتی «صفت اثر دلالتی است بر صفت مؤثر» اثبات می شود که مؤثر نیز دارای صفت هدفمندی و تعقل و دانایی است و بر این اساس وجود یک مؤثر هدفمند، منطقی و دانا را اثبات نموده ایم. در نتیجه وجود پروردگار یا خدا، خواه به طور مستقیم مؤثر باشد یا یکی از آثارش دال بر این صفت وی یعنی هدفمندی باشد، اثبات می گردد. این موضوع، به خودی خود برای رد نظریه خداناباورانه جدید، مبنی بر اینکه تکامل فاقد هدفی درازمدت است، کفایت می کند.» [۱۶]

## پانویس:

- [۱] ریچارد داوکینز، ساعت ساز نابینا (۱۹۸۶)، فصل ۳، انباشته شدن تغییر کوچک (ص ۵۰) نسخه انگلیسی.
- [۲] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۳۶.
- [۳] ریچارد داوکینز، ساعت ساز نابینا

- (۱۹۸۶)، فصل ۵، قدرت و سوابق (ص ۵) نسخه انگلیسی.
- [۴] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۱۲.
- [۵] ر.ک: احمد الحسن، توهم بی خدایی، فصل چهارم.
- [۶] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۵۴۲.
- [۷] Waggle dance.
- [۸] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۰۵.
- [۹] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۰۶.
- [۱۰] Flightless bird.
- [۱۱] احمد الحسن، وهم الإلحاد (نسخه عربی)، ص ۱۹۷.
- [۱۲] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۲۶.
- [۱۳] احمد الحسن، وهم الإلحاد (نسخه عربی)، ص ۱۹۴.
- [۱۴] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۰۳.
- [۱۵] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۰۴.
- [۱۶] احمد الحسن، توهم بی خدایی، ص ۲۰۵.



پاسخ به تئوفان اعتراف کننده | قسمت چهارم

# پاسخ به اترهام فرصت طلبی پیامبر ﷺ و یادگیری ایشان از اهل کتاب

به قلم: ارمیا خطیب

این خدیجه علیها السلام بود که برای ازدواج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رغبت ورزید  
و دوست داشت اموالش را به او ببخشد

• پیشگفتار

در قسمت پیشین به سه ادعای تئوفانس پاسخ داده شد؛ ادعا درباره ارتداد ۱۰ یهودی پس از مشاهده خوردن گوشت شتر توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ادعای اینکه او صلی الله علیه و آله و سلم از آن یهودیان مطالب نامشروعی را ضد مسیحیان آموخت و اینکه آن یهودیان پس از ارتداد به خاطر ترس تا انتها کنار او ماندند! فکر می کنم در بین مسیحیانی که او را قدیس می دانند، افراد عاقلی باشند که پس از دیدن نقد ادعاهای دروغ و سفیهانه تئوفانس دیگر او را به چشم یک قدیس نگاه نکنند و حتی کلیسای خود را بابت قدیس شمردن چنین فردی سرزنش کنند و آزاداندیشانه درباره دعوت حقیقی پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق کنند و از خدا درباره او بپرسند و نه از بزرگان مذهبی در کلیسا! امیدواریم چنین اتفاقی رخ دهد. به ادامه نقد و بررسی کلمات تئوفانس خواهیم پرداخت.



می گفتند: خریدن کسب اعتبار یا مشروعیت الهی برای دعوت خود! پس با چند سؤال ساده پاسخ می دهیم که اگر این گونه است پس چرا قرآن، داستان طوفان نوح (ع) موجود در تورات را نقل نمی کند؟! و اگر درباره این موضوع صحبت می کند، برای مثال نمی گوید که این طوفان همان طور که در تورات اشاره شده است، تمامی زمین را در بر گرفت؟! [۴] چرا نمی گوید از تمام حیوانات و... زمین یک جفت به این کشتی درآمدند؟! [۵] و به عبارت دیگر بسیاری از کلمات غیر علمی تورات درباره این داستان را تکرار نمی کند؟! [۶] همچنین چرا همان طور که در تورات وارد شده است در قرآن نیز نمی آورد که حوا (ع) از دنده آدم (ع) خلق شده است؟! [۷] و این ادعای غیر واقعی را نمی آورد؟! [۸] چرا قرآن برخلاف تورات، اسماعیل (ع) را به عنوان کسی که قربانی شد معرفی می کند نه اسحاق (ع) را؟! [۹] چرا در قرآنی که آورد هارون (ع) آن کسی نیست که گوساله را ساخت؟ بلکه فردی مسمی به سامری سازنده آن معرفی می شود؟! [۱۰] چرا و چرا و چرا؟! و چرا؟! و چرا!؟

مگر نه این است که شما می گوید هدف او کسب مشروعیت است؟! پس چرا با کلماتی می آید که مخالف باور اهل کتاب بود؟! بنابراین این فرض که او از یهودیانی که زبان شان عبری بود، سؤال از کتاب مقدس می پرسید تا با هدف مشروعیت بخشیدن به خود مطالبی به دست آورد و در قرآن جای دهد، بیهوده است و پذیرفتنی نیست. به عبارت دیگر، اگر او فریب کار دروغ گو بود، پس برای کسب تأیید خود با مطالبی می آمد که کاملاً مطابق با مطالبی است که

نمی گوید! او حتی جرأت نمی کند حقیقت را بگوید و اقرار کند که این خدیجه (ع) بود که برای ازدواج با حضرت محمد (ص) رغبت ورزید و دوست داشت اموالش را به او (ص) ببخشد. [۲] و البته که باید تأکید کنیم که این موضوع شخصی بین دو فرد، ابتدا به تئوفانس سیاه بخت و بیچاره و شکست خورده ربطی نداشت! از سوی دیگر لازم می دانم این موضوع را تأکید کنم که حضرت محمد (ص) هرگز طمع در به دست آوردن مال دنیا نداشت؛ چه در آن زمان و چه پس از آن؛ زیرا زهد او در طول زندگی اش گواه این ادعاست. [۳]

## • معاشرت با یهودیان و مسیحیان و یادگیری از آنان

تئوفانس در ادامه می گوید:

«هر بار که به فلسطین می آمد با یهودیان و مسیحیان معاشرت می کرد و از آنها برخی مسائل کتاب مقدس را جویا می شد.»

پایان نقل قول.

می گویم:

ظاهراً شباهت مطالبی که در قرآن و کتاب مقدس وجود دارد، موجب شد که تئوفانس یا کسی که تئوفانس از آن برگرفت، داستان تخیلی خودش را بر اساس آن بسازند تا در نگاه خوانندگان حقیقی به نظر آید. اما داستان سرایی او این بار نیز با چند مشکل بزرگ روبه روست. برای مثال اگر از تئوفانس و هم کیشانش می پرسیدیم که هدف نهایی حضرت محمد (ص) از این سؤال و جواب با یهودیان و مسیحیان چه بود؟! قطعاً

## • کلمات تئوفان اعتراف کننده

تئوفانس در ادامه کلماتش گفت:

«محمد مذکور که بی بضاعت و یتیم بود، تصمیم گرفت وارد خدمت زنی ثروتمند شود که از اقوام او بود به نام خدیجه، به عنوان کارگر استخدامی، با هدف تجارت با شتر در مصر و فلسطین. او کم کم جسورتر شد و خود را به آن زن که بیوه بود نزدیک کرد، او را به همسری خود درآورد و مالکیت شترها و اموال او را به دست آورد. هر بار که به فلسطین می آمد با یهودیان و مسیحیان معاشرت می کرد و از آنها برخی مسائل کتاب مقدس را جویا می شد.» [۱]

## • اتهام فرصت طلبی پیامبر (ص)

تئوفان اعتراف کننده در ادامه می گوید:

«محمد مذکور که بی بضاعت و یتیم بود، تصمیم گرفت وارد خدمت زنی ثروتمند شود که از اقوام او بود به نام خدیجه، به عنوان کارگر استخدامی، با هدف تجارت با شتر در مصر و فلسطین. او کم کم جسورتر شد و خود را به آن زن که بیوه بود نزدیک کرد، او را به همسری خود درآورد و مالکیت شترها و اموال او را به دست آورد.»

پایان نقل قول.

بی انصافی تئوفانس را بنگرید که او هرگز از ویژگی امانت داری عظیم و بزرگواری اخلاقی رسول خدا که توجه حضرت خدیجه (ع) را به خود جلب کرده بود، سخن

در کتاب مقدس آمده بود؛ زیرا هر فریب کاری که به دنبال مشروعیت است این را می داند که آمدن با مطالبی که مخالف باورهای جامعه هدف است، بلکه حتی در نزدشان درست و بخشی از کتاب مقدس است، هرگز موجب نمی شود که او را تأیید کنند، بلکه برعکس آنها به مطالبی ایمان دارند که مخالف کلمات اوست و او را انکار خواهند کرد! نکته دیگر این است که وقتی او اشتباهات علمی کتاب مقدس را تأیید نمی کند، این موضوع - در کنار دلایل بسیاری که حقانیت او و قرآن را ثابت می کند - نشان می دهد که پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ به خدا متصل بود و نیازی به یادگیری از اهل کتاب نداشت.

**اگر خدا بخواهد ادامه دارد...**

**پانوش:**



[۱]

[۲] برای دانستن بیشتر درباره این موضوع می توانید توضیحات دانشمند عالی قدر جهان اسلام دکتر علاء سالم را مطالعه کنید. ر.ک: دفاع از رسول، شبهه ۵۸.

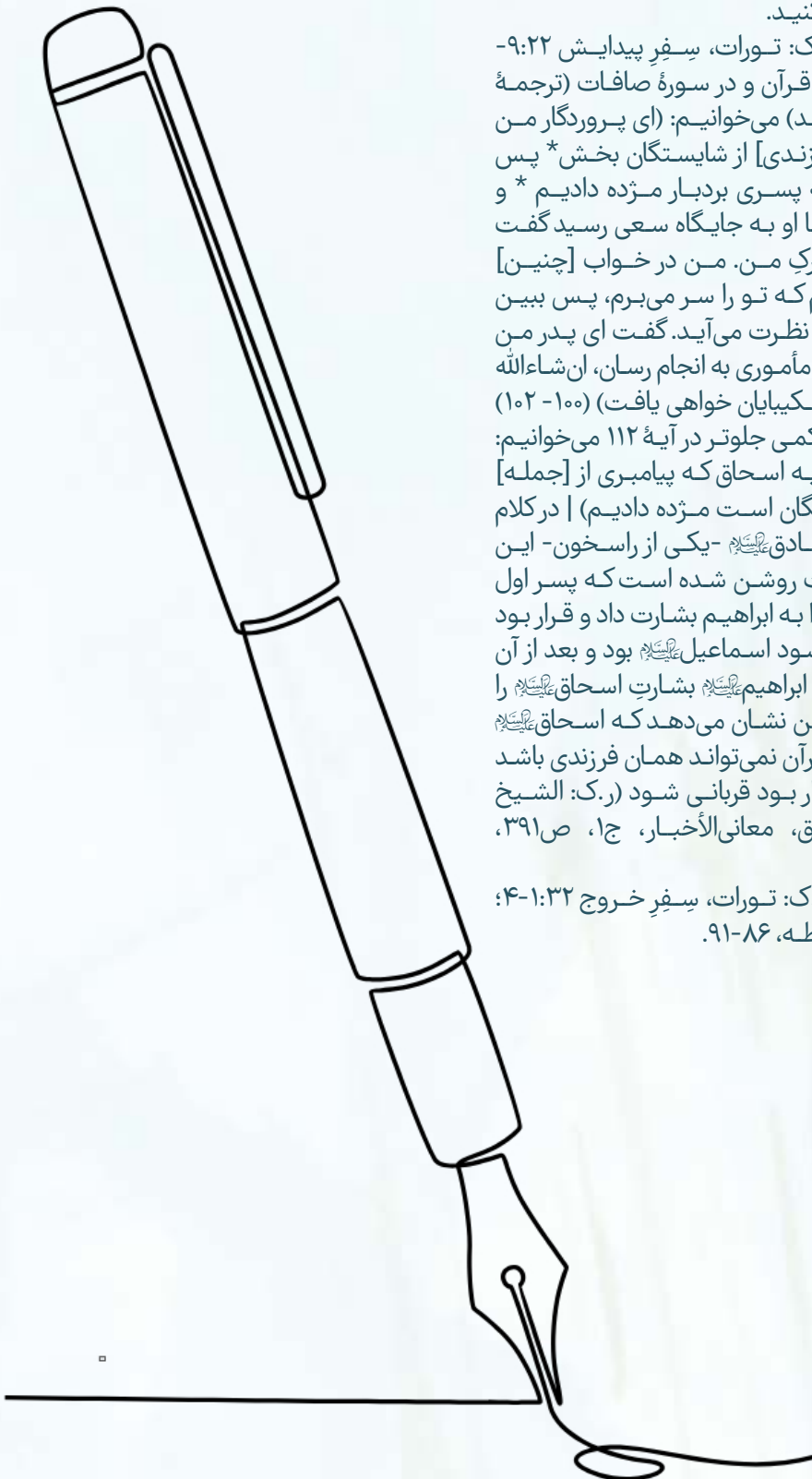
[۳] درباره آن می توانید به سلسله پاسخی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی، قسمت هشتم رجوع کنید. [۴] ر.ک: تورات، سفر پیدایش ۱۹:۷-۲۳.

[۵] ر.ک: تورات، سفر پیدایش ۱۴:۷-۱۶. [۶] ر.ک: سید احمد الحسن، توهم بی خدایی، نسخه فارسی، نوبت انتشار دوم، فصل پنجم، برخی اشکالات علمی بر داستان عامیانه دینی طوفان، ص ۳۸۵؛ همان، در تورات علت طوفان نوح، دینی و ناشی از خشم الهی است، ص ۴۰۹؛ همان، مکان طوفان نوح، ص ۴۱۵؛ همان، لنگرگاه کشتی نوح ﷺ (دلمون،

جودی، آرات)، ص ۴۱۸. [۷] ر.ک: تورات، سفر پیدایش ۲۱:۲-۲۲. [۸] در موضوع خلق نشدن حوا از دنده آدم به این آدرس ها رجوع کنید: سید احمد الحسن، توهم بی خدایی، نسخه فارسی، نوبت انتشار دوم، فصل سوم، مقوله آفرینش حوا از دنده آدم... در یک رویارویی علمی، ص ۱۹۵؛ همچنین به فصل دوم، صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷-۱۷۹ رجوع کنید.

[۹] ر.ک: تورات، سفر پیدایش ۹:۲۲-۱۲ و در قرآن و در سورة صافات (ترجمه فولادوند) می خوانیم: (ای پروردگار من مرا [فرزندی] از شایستگان بخش \* پس او را به پسری بردبار مژده دادیم \* و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من. من در خواب [جنین] می بینم که تو را سر می برم، پس بین چه به نظرت می آید. گفت ای پدر من آنچه را مأموری به انجام رسان، ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت) (۱۰۰-۱۰۲) سپس کمی جلوتر در آیه ۱۱۲ می خوانیم: (و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم) | در کلام امام صادق علیه السلام - یکی از راسخون - این حقیقت روشن شده است که پسر اول که خدا به ابراهیم بشارت داد و قرار بود قربانی شود اسماعیل علیه السلام بود و بعد از آن خدا به ابراهیم علیه السلام بشارت اسحاق علیه السلام را داد و این نشان می دهد که اسحاق علیه السلام طبق قرآن نمی تواند همان فرزندی باشد که قرار بود قربانی شود (ر.ک: الشیخ الصدوق، معانی الأخبار، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۳۴).

[۱۰] ر.ک: تورات، سفر خروج ۱:۳۲-۴؛ قرآن، طه، ۸۶-۹۱.



# گفت‌وگوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسای مسیح

| قسمت دوم  
آیا معجزه راه ثابت شناخت فرستادگان الهی است؟

به قلم: متیاس

الیاس از پیشنهاد رفتن نزد کشیش استقبال کرد و تصمیم گرفتند که فردا به دیدار کشیش بروند. آنها در حال قدم زدن و لذت بردن از هوای مطبوع و طبیعت زیبای پارک بودند که زنگ اعلان گوشی همراه الیاس به صدا درآمد. الیاس نگاهی به گوشی خود انداخت و گفت: «وهاب است، همان پسر ایمان‌دار به احمدالحسن! عجله‌ای برای خواندن پاسخش ندارم!» او تظاهر می‌کرد که خواندن جواب وهاب برایش اهمیتی ندارد، شاید نمی‌خواست ساره را نگران کند، اما خودش می‌دانست که به شدت درگیر و مشتاق پیگیری این مباحثه شده است. وقتی به خانه رسید، گوشی‌اش را برداشت و پیام وهاب را خواند. او نوشته بود:

«الیاس عزیز، پاسخ این پیامت را در چند بخش کوتاه تقدیم می‌کنم؛ پیش از هرچیز لازم است بگویم که: گفتمی از همین ابتدا می‌دانی آیاتی که در اثبات حقانیت احمدالحسن می‌آورم، به وی بی‌ارتباط است:

«به حسب ظاهر داوری نکنید، بلکه به راستی داوری نمایید.» [۱]

و کلمه‌ای بر زبان نیاورد. ساره که متوجه حیرت وی شده بود، ادامه داد و گفت: «البته که ما می‌دانیم ادعای آنها کذب محض است، اما از آنجاکه الیاس با یکی از این افراد وارد بحث شده، و ذهنش اندکی درگیر شده، تصمیم گرفتیم نزد شما بیاییم تا سخنان شما خط پایانی بر مباحثه الیاس با آن شخص بکشد و دیگر وقت خود را صرف خواندن پاسخ‌های او نکنند.»

کشیش گفت: «من نمی‌دانم بخندم یا گریه کنم! خنده از آن جهت که چطور و با چه جرئتی خبری به این اندازه سست و بی‌اساس را نشر می‌دهند، و گریه برای اینکه چگونه ایمان‌دارانی مثل شما این اخبار را جدی می‌گیرند و پیگیر می‌شوند.» الیاس گفت: «جناب کشیش، نگرانی من برای دیگران است، نه خودم! من که یقین دارم این ادعا باطل است، اما به فکر ایمان‌دارانی هستم که فریب این افراد را می‌خورند و از پدرمان دور می‌شوند. این‌طور که به نظر می‌رسد آنها کاملاً آماده و آموزش دیده‌اند و پاسخ‌هایی مطابق با کتاب مقدس ارائه می‌کنند.»

این گفت‌وگوی داستانی ادامه دارد...

### پانوش:

۱- انجیل یوحنا ۷: ۲۴.

۲- انجیل یوحنا ۱۰: ۴۱.

۳- انجیل متی ۲۴: ۲۴.

دوست من، اگر بخواهی می‌توانم برایت از قانونی بگویم که بر همه فرستادگان خداوند صدق می‌کند و همه آنها با این قانون، حقانیت خود را ثابت می‌کنند.»

گویی پس از خواندن پاسخ وهب، اندکی از خشم الیاس نسبت به وی کاسته شده بود. شاید چون دانسته بود که با انسان آگاهی درحال مباحثه است که تنها به پاسخ‌هایی براساس کتاب مقدس اکتفا کرده و از بیان کوچک‌ترین توهینی خودداری می‌کند.

او تصمیم گرفت تا فردا و پس از دیدار با کشیش استیفان هیچ پاسخی به وهب ندهد.

لحظه موعود فرارسید و الیاس و ساره به کلیسا رفتند. از آنجاکه آن روز، روز شلوغی برای کلیسا بود و آنها قصد نداشتند که دیگران از این موضوع باخبر شوند، از کشیش خواستند که وقت خود را در اختیارشان قرار دهد و در جلسه‌ای خصوصی و خلوت به سؤالات آنها پاسخ بدهد. کشیش درخواستشان را پذیرفت و آنها به انتظار و مشتاق دیدار با کشیش نشستند. ساره امیدوار بود که این ملاقات، پایان درگیری‌های ذهنی الیاس درباره خبر ظهور فرستاده عیسی باشد و الیاس مشتاق شنیدن راهنمایی‌های کشیش بود تا از آنها در مباحثه با وهب استفاده کند.

سرانجام پس از پایان مراسم کلیسا در آن روز، کشیش استیفان آنها را به اتاقی دعوت کرد و گفت‌وگوی آنها آغاز شد.

الیاس شروع کرد و گفت: «جناب کشیش، آیا شما از ظهور فرستاده عیسی باخبرید؟ بهتر است بگویم آیا با افرادی که درحال نشر این خبرند مواجه شده‌اید؟»

کشیش استیفان چند لحظه با بهت و سکوت به الیاس خیره شد

ای‌کاش لااقل به آیات کتاب مقدس خود پایبند باشید و بدون پیش‌داوری دلایل ما را بخوانید و بررسی کنید.

به پاسخ سؤالات درباره معجزات احمدالحسن می‌پردازم:

**اول: بله، ایشان معجزات بسیاری داشته‌اند؛ از جمله خبر از غیب، شفای بیماران و حتی زنده کردن مردگان...**

**دوم: از اینکه از معجزات احمدالحسن پرسیدی، چه هدفی داشتی؟ آیا حقیقتاً معجزه را نشانه حقانیت یک شخص می‌دانی و اگر ایشان معجزه‌ای ارائه نکرده بود، آن را دلیل بر باطل بودن ادعایش می‌دانستی؟ پس اگر در زمان یحیای نبی بودی چه می‌کردی؟ «و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت، راست است.» [۲]**

سوم: اگر کتاب مقدس خود را با دقت بیشتری بخوانی، درمی‌یابی که عیسی نسبت به مسیح‌ها و انبیای دروغین هشدار داده است که از آنها هم معجزات صادر می‌شود.

**«زیرا که مسیحان کاذب و انبیا کاذبه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند.» [۳]**

پس چگونه مدعیان راستین را از دروغ‌گویان تشخیص بدهیم؟!

**احمدالحسن مانند عیسی معجزه دارد، اما این، راه شناخت ثابت نیست. اگر ثابت و یکسان بود، پس چرا یحیای نبی و بسیاری انبیای دیگر معجزه‌ای مادی نداشتند؟!**

بهبتر است این نکته را بدانی که معجزات مادی همیشگی نیستند و به‌خواست خداوند نشان داده می‌شوند.



## مصیبت برتر | قسمت دوم

# مدعیان خیر

به قلم: نازنین زینب احمدی

### مقدمه

در بخش پیشین این مجموعه، با تکیه بر اهمیتی که مصیبت امام حسین (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) و ادیان پیشین دارد [۱] بر توضیح مفهوم آن تمرکز کرده و به مباحثی پیرامون مصیبت و ماهیت آن پرداختیم. و نتیجه آن بود که طبق کلام سید احمد الحسن مفهوم مصیبت چیزی نیست مگر پیروزی یافتن باطل بر حق [۲] و شناخت حق چیزی نیست جز شناخت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) یا تمام اخلاق و صفات نیکویی که بشر قادر به درک آن است. [۳]

در این بخش، تلاش ما بر این است که پیش از پرداختن به مفهوم حق، مدعیان حق خواهی را بازشناسیم؛ چرا که همان طور که گفته خواهد شد، مدعیان آن از دو گروه تشکیل می شوند که بر نابودی دیگری اصرار می ورزند. برای همین ما پیش از آنکه بخواهیم درباره مفهوم می که آنان از خیر به تصویر می کشند سخن بگوییم می بایست با گویندگان آن آشنا شویم. اهمیت این موضوع که ما را وادار به پرداختن به خود کرده است، آنجا آشکار می شود که این دو مدعی نه تنها متصور می شوند که خیر

انجام دادنش را دارند و آنهایی که قدرتشان را ندارند نیز باید به همان قدر که برایشان قابل دسترس است بسازند. به عبارت دیگر، منطق آنان چنین است که هرکسی به اندازه قدرت و استعداد خودش به دست می‌آورد.

از جمله مثال‌های قابل لمس در جهان امروز ما، می‌توان به مصرف‌گرایی‌های بلااستفاده‌ای اشاره کرد که هر روز از روز پیشین خود پیشی می‌گیرند و جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم بیمار و آینده آن و کودکانمان را تباه می‌کنند. تنها دلیلی که تا به امروز جلوی این افراط‌ها گرفته نشده است، علاوه بر سود مفرطی که زندگی بیش از اندازه مفرح را برای صاحبانشان فراهم می‌کند، استفاده انسان‌هایی است که راحت زندگی کردن و لذت‌بخش نمودن زندگی هرچه بیشتر سرلوحه اهدافشان است و هر دلیل و منطق دیگری در کنار تنها دلیل زندگی آنان که زندگی آسوده است، می‌تواند به راحتی خط بخورد. حتی دیدن و شنیدن از افرادی که در مراتب بسیار پایینی از رفاه حداقل به سر می‌برند هم نمی‌تواند آنها را راضی به قدری صرفه‌جویی در زندگی‌هایشان کند. در صورتی که برخلاف دیگرانی که اکثریت را تشکیل می‌دهند، آنان بیشترین کنترل را بر زندگی‌های خود دارند؛ آن هم به این دلیل که آنها از آزادی در زندگی خود برخوردارند و دست کشیدن از این آزادی - نه در تمام مواضعشان، بلکه تنها در برخی از مواضع افراط‌گرانه آنها - زندگی‌شان را کمتر لذت‌بخش خواهد کرد. به عبارتی دیگر، این افراد اعتیاد دارند و با آنکه می‌دانند کار بدی انجام می‌دهند و دائماً در حال افراط هستند، دست به درمان نمی‌برند چرا که اعتیادی لذت‌بخش دارند.

انجام این کار بر می‌آید.

تعهد انسان به اخلاق و انسانیت می‌تواند تسلی‌بخش وجود انسان‌ها باشد، اما مشکلی که در میان ما اختلاف می‌اندازد، در پذیرش بااخلاق بودن نیست، بلکه در پذیرفتن آنچه اخلاق نامیده می‌شود و آنچه غیراخلاقی است. برای برخی تا همان اندازه که کنش‌های فرد موجب آسیب رساندن به دیگران نشود، اخلاق شمرده می‌شود. اما تصمیم آنکه چه چیزی خصوصی است و دیگران باید از آن چشم‌پوشند و چه چیزی عمومی و دیگران حق دارند که در رابطه با آن نگران باشند و واکنش نشان دهند، از جمله تصمیماتی است که انسان امروز را عاجز کرده است.

برای آنکه انسان تسلی‌بخشی وجودش را هدف زندگی قرار دهد، باید تمام مفاهیم عمومی را از زندگی خود حذف کند. در این صورت، فردی منزوی و طردشده خواهد بود و قانون اولش که «زندگی راحت است» بدون کمک دیگران برایش سخت می‌شود. پس دوباره بازگشت ما به همان نقطه اول خواهد بود که دقیقاً تا چه حدود از لذت‌های شخصی باید مهار شوند و چه اندازه از پیگیری‌های عمومی خاموش شوند که زندگی راحت تمام افراد در جامعه میسر شود.

از آن طرف، برای کسانی که جز دنیا به چیز دیگری ایمان ندارند، گذشتن از تسلی‌بخشی وجود هر آن قدر هم که جاهلانه باشد، پذیرفتنی نیست، حتی اگر منجر به آسیب رساندن به نسل‌های آینده و افراد دیگر باشد و به عبارتی به آنها ربطی ندارد که چه بر سر دیگران خواهد آمد. آنها این کارها را انجام می‌دهند چرا که قدرت

و حق را می‌شناسند، بلکه مدعی آن هستند که می‌توانند آن را برایمان به ارمغان آورند. و این ادعا دست‌کم برای تمام کسانی که از جنگیدن برای نیکی، عدالت و رستگاری خسته نشده‌اند و هنوز نمی‌خواهند تسلیم شوند و تمام خود را به دست همتایان نه‌چندان قابل اعتمادشان در نسل بشر بسپارند، اهمیتی خطیر دارد.

واضح است که توان حقیر و این مقاله برای پرداختن به نام و اسامی تک‌تک ایده‌پردازان و نقد سخنانشان نخواهد رسید، بنابراین بی‌آنکه برای انجام چنین کاری اقدام کنم، تنها به شرح کلی از آنچه ایده‌پردازان در نهایت سخنان خود آن را هدف خویش قلمداد خواهند کرد، خواهم پرداخت که به زبان ساده می‌توان آن را انتخاب میان سعادت اخروی و سعادت دنیوی نامید و مثال بارز آن را می‌توان در عرفان شرقی و فلسفه غربی یافت. قسمت بزرگی از نتیجه این بحث‌ها به انتخاب نوع حکومت و تن در دادن به سیاستی که موجب شکل یافتن آن حکومت می‌شود خواهد رسید [۴] که بنده در اینجا تنها اشاره‌هایی به آن خواهم کرد و مابقی بحث را به صورت کلی و آن گونه که در توان اندیشه و قلمم جای دارد پیگیری خواهم کرد.

### مسئله تعهد، بندگی و آزادی

آیا آزادی برای انسان حد و اندازه دارد؟ حداقل همه ما معتقدیم که لازمه زندگی در تمدن و بهره‌برداری از آن، تن در دادن به برخی تعهدات است. اما آنچه اکثر ما در آن سرگردان می‌شویم حد و حدود آزادی و تعهدات است و اینکه چگونه حق انسان ادا می‌شود و چه کسی باید این حدود را مشخص کند، یا از پس

## کنار گذاشتن تعصبات و به مشورت پرداختن درباره حقایق، راه حل تمام مشکلات بشر است؟

در سوی دیگر این ماجرا، شاهد تعهداتی هستیم که منجر به تعصبات و اعمال خشونت های بیجا علیه افرادی می شود که در زندگی خود با مشکلاتی روبه رو هستند یا به کمک نیاز دارند. هرچند هیچ کدام از طرفین در این ماجرا، چه آنها که بر آزادی خود اصرار دارند و چه آنهایی که بر واجب بودن متعهد ماندن کمر بسته اند، از به کارگیری خشونت مستثنا نیستند و تعصب در هر دو گروهی که هیچ علاقه ای به شنیدن و انعطاف پذیری در برابر این واقعیت که «حقیقت را باید فارغ از نفع و ضرر در نظر گرفت» ندارند، حرف اول را می زند. اما پرداختن به حقیقتی که خارج از نفع و ضرر افراد باشد، حتی برای افرادی که گوش شنوا دارند و قلبشان را برای شنیدن دلایل منطقی باز می گذارند، تا به حال بدون پاسخ قطعی و قانع کننده مانده است؛ چراکه مشکل در تعریف واژه «حقیقت» است.

منظور من از «حال» تا آن زمانی را در بر می گیرد که سید احمد الحسن با زبان شیوای خود معنای حقیقت را برایمان آشکار نکرده بودند و دلایل قطعی را در دستان نگذاشته بودند. [۷]

امیرمؤمنان می فرمایند:

«هر که خودرأی گردید به هلاکت رسید، و هر که با مردمان رأی بر انداخت [مشورت کرد] خود را در خرد آنان شریک ساخت.» [۸]

همان طور که مشخص است،

اما رسیدگی به مسائل بزرگ به آن معنی نیست که ما چشمان خود را بر مسائل کوچک یا سطحی بسته نگه داریم و می توانیم هر دو را با هم اصلاح کنیم. مخصوصاً آنکه این مسئله به لطف سیاست های آشنای غربی چنان تمام ذهن ها و مسیرهای فکری را که در متن ها، فیلم ها و نمایش ها می بینیم در نور دیده است که مثال آوردن آن بسیار راحت است. چراکه حتی دورترین افراد جوامع از اندیشه، زیربوم آن را می دانند و به دفاع یا محکوم کردن آن می پردازند و در نظر همه چنین می آید که مشکل حکومت ها بر سر آن است که مردم در اتاق خواب هایشان چه آزادی هایی را طلب می کنند!

حقیقت اما بسیار دورتر از این گفته هاست و از دید شما برگرد مسائلی بزرگ تر می گردد و پرداختن ما به آن به دلیل تحقیر سیاست هایی است که از آن حمایت می کنند و سیاست هایی که به اصطلاح قرار است جلوی آنها را بگیرد، اما موجب تقویت آن می شود. هدف ما از طرح این مباحث، سرزنش یا دشمنی با کسانی نیست که به هر دلیلی درگیر این مسائل شده اند. ما صمیمانه آرزو می کنیم که این افراد بتوانند بر مشکلات خود غلبه کنند و مسیر زندگی سالم تر و پربارتر را در پیش بگیرند.

سخن ما با کسانی که صرفاً به دنبال لذت های زودگذر در این مسیر گام می نهند، همانند سخنی است که با هر فرد لجوج و متعصبی می گوئیم: انعطاف پذیری پیشه کنید، به جای تکبر فروتنی را برگزینید و اگر فارغ از تعصب هستید، ما را به خاطر پرسش هایی که علم و منطق انسانی در ما برانگیخته است، ببخشید.

این افراد از جمله کسانی هستند که الگو و سرلوحه معتقدان به سرخوشی بی حد و مرز در دنیا قرار می گیرند و اذهان و قلب های بیمار و جاهل را تسخیر می کنند.

مشروع دانستن هم جنس گرایی [۵] که می تواند در نوع گسترده تر خود قاطع نسل انسان ها باشد، مثالی دیگر از جهانی است که افراد آن لذت را هدف زندگی قرار می دهند. [۶] این مسئله علاوه بر قطع نسل انسان ها در حالت های دیگر خود می تواند آسیب های جبران ناپذیری بر روان کودکان داشته باشد. از آنجا که والدینی بیمار و آزاد دارند، و جهل انسانی نمی تواند تعهدی برای آنان که ادعای خیررسانی به مردم را دارند ایجاد کند، آن هم به خاطر آنکه این امور لذت بخش هستند و ایستادن رو در روی آنها برای شخص آزاردهنده است و زندگی اش را کسل کننده و تلخ می کند.

می دانم که برخی در اینجا می گویند آیا مسئله مهم تری برای مثال زدن پیدا نکرده ام که چنین بحثی را پیش کشیده ام؟ برای من بشخصه این مثال اثبات آن است که چگونه مردم دروغی شیرین را بر حقیقتی تلخ تر ترجیح می دهند، و چگونه می شود که در این زمانه خرافات همچنان در میان مردم طرفداران بیشتری دارد.

و در آخر آنکه بله حق با شماست، مسائلی بزرگ تر وجود دارد که به جای آنکه مردم و زندگی خصوصی شان را هدف قرار دهد، به اشخاص و دسته های بزرگ یا اعمال غریب دیگری که بر همگان تأثیر می گذارد، متوجه خواهد شد و سخنان بنده در این متن جزو همان مسائل بزرگ تر محسوب می شود،

**آیا معتقدان به فرستاده بودن سید احمد الحسن و تعالیم ایشان، یافتن حقیقت را که به اعتقادشان با شناخت حجت خدا ممکن می شود [۱۱] چون خط پایانی می دانند که به آنان اجازه تصمیم گیری شخصی و دست به عمل بردن در هر حیطه ای را می دهد؟ اگر چنین است، چه تفاوتی بین عقاید آنها و کسانی که به نهایت آزادی فرد باور دارند، وجود دارد؟ [۱۲]**

آیا گفتن اینکه کاری اشتباه است با مجازات کردن کسی که آن کار را انجام داده است، یکسان است؟

مسئله اینطور نیست. اگر این طور بود، پس نیازی به خدا نداشتیم. خودمان کارهایمان را انجام می دادیم و بعدش چه؟ زندگی مان را می کردیم و خوش و خرم بودیم. به نظر می رسد با این کار به هر چیزی که نیاز داریم می رسیم و می توانیم بعد از انجام کارهای قهرمانانه ای که به آنها افتخار می کنیم و باعث غرور و سربلندی مان می شوند، به سراغ زندگی پرهیزکارانه و مطمئنی برویم که به رستگاری ختم می شود. اصلاً این زندگی آن قدر خوب و دل چسب است که دیگر نیازی به آخرت نداریم، چون هم دنیای خوب و هم آخرت خوب را در آن داریم!! [۱۳]

خداوند بهتر می داند با کسانی که اشتباه می کنند چه کند. این تصمیمی نیست که ما بخواهیم به جای او بگیریم. ما باید قبل از هر اقدامی، بر مبارزه با عقاید غلط طبق دستورات الهی تمرکز کنیم و خود را درگیر تصمیم گیری هایی که به خدا مربوط می شود نکنیم.

آیا این به معنای موافقت با عقاید مخالف است؟ [۱۴] در پاسخ به این سؤال باید بگوییم که چقدر از دین خود و چقدر از درک دیگران اطلاع داریم؟ گم شدن در پیچ و خم سؤالاتی که به زمان و مکان مربوط می شوند، هیچ پاسخ قطعی و ثابتی به ما نمی دهد. تنها چیزی که می دانیم این است که تنها قطعیت ممکن، خدایی است که تغییر نمی کند و تنها او می تواند به سؤالات نامطمئن ما پاسخ قطعی دهد.

جهان ما برای همگان برابر نیست، و برخلاف آنچه متعصبان امروزی قصد دارند به زور بر دیگران بقولانند، تغییر دادن نظام ها سبب به دست آمدن جوامع آرمانی نخواهد بود. هیچ چیز در این دنیا وجود ندارد که بتواند همه ما را در یک صف برابر قرار دهد، اما این به معنای دست کشیدن از تلاش برای اصلاح نیست. در واقع، همین تلاش هاست که باعث پیشرفت جوامع شده

ایشان در این جمله بر بی فایده بودن تعصب و لجابت تأکید می کنند، اما به آنچه پسندیده یا کار درست است اشاره نمی کنند، بلکه تنها می گویند که سرانجام انسانی که خودرأی است با آنی که خودرأی نیست چه می شود. در شریک شدن ما در عقل های یکدیگر چه سودی می تواند وجود داشته باشد؟ مگر ما توانسته ایم با روی هم گذاشتن عقل هایمان بر نقص ها و کمبودهایمان فائق آمده و آنها را تحت کنترل خویش درآوریم؟ مگر نه این است که سرانجام مشارکت ما با یکدیگر نیز همان هلاکت است و در نتیجه چیزی تغییر نمی کند؟

مشارکت ما در خردورزی مانند آن است که میان بد و بدتر، بد را انتخاب کنیم که همچنان این مسئله را که بد انتخاب ماست از میان برنخواهد داشت. [۹] و منظور از این حرف آن است که ما انسان ها حتی با وجود برداشتن موانع بسیار و فراهم کردن راحتی های بی شمار، هنوز نتوانسته ایم بر سر یکسری از ناکامی های اصلی خود مانند مرگ یا پیری و نابرابری، پیروز شویم و هنوز هم کنترل تام آنچه را بر سرمان می آید نداریم و هنوز به اشکال از پیش تعیین شده زندگی مانند نفس کشیدن برای زنده ماندن محتاجیم.

ذات این دنیا سرگردانی است و انسان از بسیاری از جهات در زندگی خود دچار نادانی و ناتوانی است. جهاتی که می توان از جمله آنها عدم کنترل وی در مرگ و زندگی را مثال زد؛ با دلیل فهمیدن یا وجود داشتن و در درجه اول به وجود آمدنش را گفت. از انسانی که در چنین مسائل عظیمی دچار نادانی است و بر کنترل حیاتی ترین افعالش در چنین ناتوانی به سر می برد، منطقی است که انتظار برخوردن به چنین اختلافاتی را داشته باشیم که موجبات ظلم و ستم به یکدیگر را برایشان آماده می کند.

بزرگ ترین اشتباه انسان این است که پیش از نگرستن بر خودش به مبدأ خویش نظر نینداخته و به جای آنکه اولین مشکلش که با فراتر از خودش به میان می آید را حل کند، صورت مسئله را پاک کرده و مشغول رسیدگی به خود و احوالاتش شده است.

بازتاب این عمل را می توان در نظریه جهانی از هیچ و طرفداران آن مشاهده کرد. [۱۰] چقدر راحت می شود برای انسان که فرض بر وجود علتی برای خودش را نادید بگیرد و پس از آن به جای کنکاش در آن علت، تنها به کنکاش در وجود خویش بپردازد.

توسط دشمنان کینه ورز نابود نشود. [۱۸]

برخی منتقدان، ادیان را به انحصارطلبی متهم می کنند. این اتهام بی راه نیست، چرا که ادیان در طول تاریخ برای حفظ اصول خود و مبارزه با انحراف ها و دشمنان خود جنگیده اند. هدف ادیان از انحصارطلبی، یادآوری تعهدات انسان هاست. ادیان به انسان ها یادآوری می کنند که نسبت به دین و تعهدات خود چه وظیفه ای دارند و این تعهدات چه جایگاهی در زندگی آن ها باید داشته باشد. اینجا از دو صدا سخن می گویم که تو را به انجام عمل نیک می خوانند؛ دو عقیده ضد هم که خود را ناجی بشریت می دانند و دغدغه ای را برای آنان که سمت نیک و نجات بشریت را هم و غم خود می دانند به وجود می آورند. هر چند در اکثر زمان ها آن که از خدا سخن می گفت همواره لعنت می شد، چه از افراد معتقد و چه دشمنان دین که تعدادشان امروزه بیشتر می نمایند. ولی برای ما واضح است که هرگز چنین کسانی به سخنان ما گوش نخواهند داد. آنان چنان بر تعصب خود پافشاری می کنند که هرگز تحمل شنیدن سخنانی برخلاف علاقه خود ندارند و اگر هم چنین کنند جز بهانه تراشی و تشویش اذهان با تمسخر و توهین کار به جایی بیش از این نخواهند برد.

فقط کسانی که به دنبال رهایی از سرگردانی و دانستن حقیقت هستند، سخنان ما را می شنوند. کسانی که در برابر امواج قدرتمند توده ها تسلیم نمی شوند و بر شیرینی دل پذیری که تنها خود از آن استفاده می کنند رضایت نمی دهند.

عدالت و رستگاری، وعده ای است که هر دو صدا ما را بر آن می خوانند و تنها تفاوت آن دو در این است که یکی تمرکز ما را بر جهانی که در آن زندگی می کنیم یا به عبارتی بر خود می خواند و دیگری تمرکزمان را بر وجودی می خواند که خارج از جهانی است که ما می شناسیم. حقیقت این است که به صدای هریک پاسخ بگوییم، خود را از دیگری محروم خواهیم کرد.

قصد من این نیست که به شما بگویم به صدای خدا جواب دهید، یا آنکه مجبور خواهید شد چنین کنید. شما آزادید که یکی را انتخاب کنید. چرا خدا برایمان چنین می خواسته است و صدای ما در تمام دوران ها جز صدایی برای پند دادن و انداز کردن نیست. بله، ما فقط شما را می ترسانیم تا به آینده ای که فرا خواهد رسید، به جهانی که ابدی خواهد بود و به انتخابی که برگشت ناپذیر است،

است. کمال گرایی مطلق در این جهان جسمانی هرگز به حقیقت نخواهد پیوست، بزرگ ترین شاهد این موضوع نیز آن است که تمام آنچه انسان هم و غمش را برایش می گذراد حتی به هدف بهره آیندگان از آن، در نهایت برای انسان ماندگار نخواهد ماند. همه ما به زودی مشتی خاک خواهیم شد و جهانی که در آن زندگی می کنیم نابود خواهد شد، به جز آگاهی ما که به دنیای دیگری تعلق دارد. [۱۵]

قرار دادن کلمه آزادی در برابر بندگی به معنای آن نیست که ما آزادی را نادرست می دانیم، چه بسا ما آزادی را بیشتر از بنده خدا بودن دوست داریم، اما آن زمان که به واسطه لطف خداوند از خود و منیت رها شده باشیم [۱۶]، تازه می توانیم بندگی او را شروع کنیم و خود را اخلاق مدار و نیکو بنامیم. به همین خاطر است که در کلام اولیای خداوند تا به این اندازه بر آزادی و آزادگی تأکید شده است.

### بیعت با خدا و بیعت با خود

کسانی که به دنبال خیر هستند، در نهایت با دو انتخاب روبه رو می شوند، با وجود اینکه ممکن است در ابتدا این طور به نظر نرسد. همان طور که حضرت عیسی علیه السلام فرمودند:

«شخص نیک، از خزانه نیکوی دل خود نیکویی بر می آورد و شخص بد، از خزانه بد دل خود، بدی» [۱۷]

همه سخنان به گوینده خود باز خواهند گشت و نیک یا بد هستند. گوینده سخنان نیکو نیز در نهایت به دو انتخاب می رسد: خدا یا خود و ناگزیر تنها یکی از آنها حقیقت را می گوید؛ چرا که برخلاف هم نظر می دهند و بر نابودی یکدیگر اصرار می ورزند.

برخی افراد می پرسند که چرا دین در کار حکومت دخالت می کند، یا چرا پیامبران مختلف رویکردهای متفاوتی در قبال حکومت دارند. مثلاً چرا پیامبر اسلام ﷺ حکومت تشکیل داد، اما حضرت عیسی علیه السلام فقط به تبلیغ دین پرداخت. پاسخ این است: حکومت قسمتی از دین است. اگر حضرت عیسی علیه السلام هم به اندازه پیامبر اسلام ﷺ پیرو داشت، او هم برای حفظ دین خود و پیروانش، حکومت تشکیل می داد و بر محافظت سرزمین خود می کوشید؛ چرا که محمد ﷺ نیز تنها بر همین شیوه عمل می کرد و تلاشش بر آن بود که حکومت نوپای اسلام حفظ شود و

و ما می خواهیم میان آن دو داوری کنیم. می خواهیم بدانیم که «خیر و حق» را باید در کجا جست و جو کنیم؟ در میان خودمان یا فقط برای خودمان؟ و این همان چیزی است که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

### پانوش:

[۱] می توانید کتاب «توقفگاه هایی برگزیده از چشم اندازهای سومر و اکد» نوشته سید احمدالحسن و «اسراری از سومر و اکد» نوشته دکتر علاء سالم را در این زمینه مطالعه کنید. برای تهیه کتاب های فوق به آدرس درج شده مراجعه کنید:



[۲] سید احمدالحسن، متشابهات، ج ۴، سؤال ۱۲۲.

[۳] سید احمدالحسن در سؤال ۱۰۶ کتاب «متشابهات»، از شناخت و جایگاه محمد(ص) سخن می گوید.

[۴] مطالعه کتاب «حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم» تألیف سید احمدالحسن را به علاقه مندانی که خواهان مطالعه جدی و یافتن پاسخ هایی پیرامون مباحث سیاسی و چگونگی وضعیت حکومت هستند، توصیه می کنم.

[۵] برای مطالعه دلایل علمی در رد هم جنس گرایی به کتاب «هم جنس گرایی، پژوهشی در خصوص علت موریایی در انسان» تألیف دکتر علاء سالم مراجعه شود. می توانید کتاب فوق را در کتابخانه سایت «المهدیون» دریافت کنید:



[۶] به جز تغییراتی که در طول زمان و در میان نسل های مختلف به چشم می خورند، فرهنگ نیز بر نگرش ها و باورهای مربوط به جنسیت تأثیر می گذارد. در بعضی فرهنگ ها، جنسیت

دوست دارد در جهانی زندگی کند که عدالت در آن وجود ندارد؟ نیکی و زیبایی چه؟ کدام انسان علاقه دارد آنها را از خود براند؟ کدام انسانی با راندن این مفاهیم از خود، خودش را انسان می داند؟

### نتیجه گیری

دانستیم مدعیان خیر به دو گروه تقسیم می شوند:

گروه اول: سعادت فردی را در سایه حاکمیت مردم جست و جو می کنند و تمام حقیقت را در تحقق لذت با یاری آزادی انسان از هر نوع بندگی، به خصوص بندگی مفاهیمی که به خدا و جهانی دیگر اشاره دارند، می دانند.

گروه دوم: سعادت اخروی انسان را مدنظر دارند و برخلاف اهل عرفان، معتقدند که لازمه این سعادت، محروم شدن انسان از تلاش برای سعادت دنیوی نیست، بلکه شروطی برای آن در نظر می گیرند. چرا که تمام آنچه سعادت نامیده می شود، چه در آخرت و چه در دنیا، تجلی صفات خداوند است که می توان از آن به عنوان اخلاق یاد کرد. [۲۲]

از آنجا که این دو گروه یکدیگر را در عدم تحقق کامل سعادت مقصر می دانند، فقط یکی از آنها می تواند مدعی خیر حقیقی باشد و دیگری فقط لباس خیر را بر تن کرده و در واقع شری است که از نادانی و عدم نشئت می گیرد. [۲۳]

برای تشخیص مدعی خیر حقیقی، باید میان عدالت و نیکی آنها تمایز قائل شویم، نه به این دلیل که دو نوع از آنها وجود دارد، بلکه به این دلیل که دو تفسیر از آنها ارائه شده

بیندیشید. با وجود این، نامیدن خود به عنوان «هشداردهنده» و «پنددهنده» به معنای آن نیست که این مقام حقیقتاً متعلق به ما باشد. در این جایگاه، ما خود را به خاطر گوینده بودنمان قسمتی از آن حساب می کنیم. همان طور که سید احمدالحسن (علیه السلام) به روشنی بیان می کند:

«منذر (هشداردهنده) همان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است، همچنین حجت خدا و خلیفه او در زمین در هر زمان منذر است، و قرآن زنده است و نمی میرد و برای هر زمان منذری است.» [۱۹]

اما چه اشکالی دارد که بر طبق کلام امام علی (علیه السلام) رفتار کنیم و امیدوار باشیم که چنین شویم؟ ایشان می فرمایند:

«اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری وادار کن. چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود.» [۲۰]

و چه افتخاری بالاتر از آنکه خود را همانند برترین الگوها کنیم تا چون آنان شویم؟

از آنچه حاکمیت خدا می تواند باشد، همین بس که وجود تک تک ما در او یکی شود و بر اخلاقی که متعلق به اوست مزین شویم. مفاهیمی چون عدالت، نیکی و زیبایی که از آغاز بر همین صورتی که ما امروز می شناسیم در بین انسان ها رواج پیدا کرده است و چون بدن ها یا زبان های ما [۲۱] بر اثر تکامل به اینجا نرسیده است؛ مفاهیمی که انسان ها قادر به توضیح آن نیستند و علاقه ای به راندن آن از خود ندارند. چه کسی

۵۳ مورد بحث قرار گرفته است. عناوین این شبهات به ترتیب عبارت‌اند از: قرآن برده‌داری را تشریع و قانونی می‌کند؛ قرآن کتابی است که به خشونت فرامی‌خواند؛ قرآن خواستار به حاشیه راندن دیگران است و خداوند دینی غیر از اسلام را نمی‌پذیرد.

[۱۹] سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۵، پرسش ۴۰۵.

[۲۰] ترجمه نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.

[۲۱] «اما زبان، فقط به این عالم جسمانی ما اختصاص دارد و ابزاری برای آموزش و ارتباط میان مردم در این عالم است، و البته همیشه [موجود] نبوده است. ان شاءالله تحقیق بیشتر در خصوص این مسئله در مطالعات مستقلی خواهد آمد. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم «زبان» یک محصول تکاملی زمینی است؛ چه در سطح آماده‌سازی قالب زبانی بیولوژی در وجود انسان، و چه در سطح واژگان. هر دوی این‌ها به‌همراه انسان از سادگی به پیچیدگی حرکت می‌کنند، درست مثل زبان کودک، در ابتدای پیدایش و سپس تکامل یافتنش. مسئله تکامل زبان و پیشرفت تدریجی آن، مسئله‌ای است که مباحث و پژوهش‌های علم زبان‌شناسی جدید درباره‌اش اتفاق نظر دارند و برخی تحقیقات قدیمی نیز آن را تأیید می‌کنند.» دکتر علاء سالم، دفاع از قرآن، اشکال اول از مجموعه اشکالات زبانی، ص ۳۷.

[۲۲] شبهات خود را با مطالعه کتاب «عقاید اسلام» تألیف سید احمدالحسن رفع کنید. برای آشنایی با جایگاه اخلاق، کتاب «خواستگاه اخلاق انسانی» اثر دکتر توفیق محمد حسن مسرور را مطالعه کنید. همه کتاب‌های معرفی شده در این مقاله را می‌توانید از کتابخانه سایت المهدیون تهیه کنید:



[۲۳] ر.ک: سید احمدالحسن، متشابهات، ج ۱، سؤال ۴ (شبهه تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها؛ متشابهات، ج ۴، پرسش ۱۶۹ (تاریکی‌های سه‌گانه یادشده در قرآن کدام است؟).

احمدالحسن، عقاید اسلام، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

[۱۴] منظور جلوگیری از پیشی گرفتن از حجت زمان است؛ یعنی سکوت ما در مسائلی که هنوز حجت زمان درباره‌شان سخن نگفته است به معنای موافقت یا رد کردن آن مسائل از جانب ما نباید بشود.

[۱۵] برای کسانی که این ادعا را قبول ندارند و علاقه‌مند به رد عقاید ما هستند، بهتر است که در گام نخست عقاید ما را به‌خوبی مطالعه کرده و بفهمند. این امر درک موضوع ما در برابر طرفداران "آزادی مطلق" را آسان‌تر می‌کند. برای شروع، مطالعه کتاب «عقاید اسلام»، تألیف سید احمدالحسن پیشنهاد می‌شود.

[۱۶] سید احمدالحسن در بیان معنای «رهای‌دهنده» در باب توضیح درباره شخصیت گیلگمش می‌نویسد:

«اگر متن را با دقت بخوانیم درمی‌یابیم که منظور، همان نجات‌دهنده نوع انسان از حیوانیتش است؛ نجات‌دهنده نوع انسان که همه امت‌ها، قصه او را بازگو می‌کنند؛ زیرا اگرچه امت‌هایی که پیش از زمان مبعوث شدن او زندگی می‌کرده‌اند، فاقد آمادگی کافی برای استقبال از او بوده‌اند، ولی حداقل افرادی در آن امت‌ها وجود داشته که چه بسا این داستان که آن را سینه‌به‌سینه بازگو می‌کرده‌اند، آنها را نجات داده باشد. او همان کسی است که ایشان را به خدا مرتبط می‌سازد و دروازه آسمان را می‌گشاید تا هرکس بخواهد، وحی عظیم را که آشناکننده وی با حقیقتی وجدآور است، بشنود؛ همان حقیقتی که ما را از عدم پدیدار ساخت؛ همان حقیقتی که ما آفریده شدیم تا آن را بشناسیم. بنابراین او همه را به خدا مشغول خواهد ساخت، نه به خودش؛ چراکه اگر وی آنها را به خودش مشغول و سرگرم سازد -بدون آنکه هشیارشان نماید- فرقی بین او و هر طاغوت ستمگری که در پی شهرت و آوازه است، وجود نخواهد داشت.» احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۶۸.

[۱۷] متی، ۱۲: ۳۴.

[۱۸] مطالب مربوط به شبهات رایج علیه قرآن کریم، در کتاب «دفاع از قرآن» تألیف دکتر علاء سالم، به‌طور مفصل‌تری در پرسش‌های ۳۹، ۴۰، ۴۱ و

بخش مهمی از به‌زیستی و لذت آدمی محسوب می‌شود، حال آنکه در برخی دیگر از فرهنگ‌ها، فقط به‌لحاظ تناسل (تولید نسل) اهمیت دارد. (بوگرا، پوپلیوک، و مک مولن، ۲۰۱۰). آسیب‌شناسی روانی، جرال د دیویسون- جان نیل- ان ام. کرینگ- شری ال. جانسون، ترجمه دکتر مهدی دهستانی، ج ۲، ص ۲۲۹.

[۷] مطالعه کتاب «توحید» و سؤالات: ۱. «خدا را با خدا بشناس» یعنی چه؟ ۸. معنی حدیث قدسی «ای احمد، اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم. ۱۳. معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خود پاداش آن هستم» در جلد نخست کتاب «متشابهات» به قلم سید احمدالحسن را توصیه می‌کنم.

[۸] ترجمه نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

[۹] سید احمدالحسن بازتاب این حدیث را در انتخاب نوع حکومت در کتاب «حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم» روشن می‌سازد.

[۱۰] رد علمی نظریه «جهانی از هیچ» را می‌توان در کتاب «توهم بی‌خدایی»، تألیف سید احمدالحسن، ص ۵۰۳ تا ۵۹۵ مطالعه کرد.

[۱۱] «اصل دین یا عقیده الهی در این زمین، همان استخلاف (خلافت الهی) است.» سید احمدالحسن، عقاید اسلام، ص ۷.

[۱۲] و اگر چنین نیست چگونه می‌شود قدرت را با اعتماد کامل به دست کسی سپرد که بشری همچون دیگران است؟ پاسخ کامل این سؤال را در کتاب «عقاید اسلام» تألیف سید احمدالحسن بیابید.

[۱۳] «البته مقصود از حاکمیت خدا، تنها در حد قانون‌گذاری نیست، بلکه در سطح اجرا و حکومت نیز هست، با اینکه اساساً امکان ندارد کسی قائل به حاکمیت خدا در سطح قانون‌گذاری، بدون حاکمیت در سطح اجرا و حکومت باشد، چون قانون‌گذاری امری متجدد و به‌روز است؛ پس ناچار باید دریچه‌ای متصل به خدا باشد تا حکم هر مسئله جدید و حادثی را خداوند به او برساند. و لازم نیست که خلیفه خدا مستقیماً خودش متولی حکومت شود، بلکه لازم است بر نظام حکومت و به‌خصوص بر جان مردم مسلط باشد، مانند مسائل ویژه مربوط به تصمیمات جنگ و صلح یا قصاص، یعنی احکام اعدام.» سید

# مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.